

**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020817**

مقرر: امیر حقیقی

**موضوع**: بررسی کلام آقای قائینی /زکات پول‌های رایج /زکات

**بسم الله الرحمن الرحیم، و به نستعین؛ إنّه خیر ناصر و معین. الحمد لله ربّ العالمین، و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا محمّد و آله الطاهرین، و اللعن علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین**.

# ادلّه زکات پول در کلام آقای قائینی

بیان شد که آقای قائینی در این مساله به روایاتی تمسّک فرمودند که از اثبات مدّعی، قاصر است. استدلال به عمده روایاتی که ایشان بیان کرده‌اند، یک مشکل مشترک دارد، و آن مشکل اینکه، روایات مزبور، ناظر به جهتی خاص است و روایتی که ناظر به یک جهت خاص باشد، در غیر آن جهت، اطلاق ندارد. این نکته بسیار مهمّی است که در بسیاری از موارد در استدلالات فقهی، از این نکته غفلت شده است. مواردی از این دست، در مباحث پیشین بیان گردید. بحث ما در بررسی تفصیلی ادلّه زکات پول در کلام آقای قائینی بود. بیان شد که ایشان چهار وجه به عنوان دلیل، بر این مطلب اقامه نموده‌اند:

## وجه اول: روایات زکات در ثمن

وجه اولی که در کلام آقای قائینی مذکور است، روایات مثبِت زکات در ثمن اشیا است.

استدلال به روایات وجه اول با مشکلی که بیان شد روبرو است. این روایات در مقام بیان آن است که حکم تبدیل مال غیر زکوی به زکوی چیست. روایاتی این وجه که در کلام آقای قائینی بیان شده، در کتاب جامع أحادیث شیعه به این ارقام ذکر شده است:

صحیحه محمّد بن مسلم:۱۲۶۶۶

صحیحه حلبی: ۱۲۶۶۵

موثّق سماعة (که به نظر ما صحیحه است): ذیل ۱۲۶۶۳

قویّ ابی‌بصیر (که به نظر ما صحیحه است) : ۱۲۶۶۳

صحیح سلیمان بن خالد: ۱۲۶۸۹

صحیح زرارة و محمد بن مسلم: ۱۲۶۸۴

موثّق اسحاق بن عمّار (که به نظر ما صحیحه است): ۱۲۶۹۰

اکثر روایاتی که ایشان در این وجه ذکر نموده است، با مشکلی که بیان شد روبرو است. ما تک تک این روایات را بیان نمی‌کنیم.

نکته‌ای که در این قسمت شایان ذکر است آنکه آقای قائینی در رابطه با روایات وجه اول در مورد واژه ثمن و معنای آن نیز بحث نمودند. بیان شد که در تمامی روایاتی که ایشان در وجه اول بیان نمودند، واژه ثمن وجود ندارد. ثمن در صحیحه حلبی و موثّق اسحاق بن عمّار (که به نظر ما صحیحه است) و در صحیح زراره و محمّد بن مسلم وارد شده است. یعنی تنها در سه روایت از روایات مربوط به وجه اول، واژه ثمن ذکر شده است. در صحیحه محمد بن مسلم به «المال العظیم» تعبیر شده است. در روایت سماعه و روایت ابی‌بصیر به «غلة» تعبیر شده است، که در این مورد در ادامه توضیح خواهیم داد. در صحیح سلیمان بن خالد، لفظ خاصی ذکر نشده است؛ بلکه حضرت فرموده است: «لَا حَتَّى يَبِيعَهُ»[[1]](#footnote-1). در صحیح زرارة هم «المال الصامت» آمده است.

در ادامه به بررسی تکمیلی روایت ابوبصیر می‌پردازیم:

### روایت ابوبصیر

روایتی که آقای قائینی از آن به موثّق سماعه تعبیر نمود، در جلسه گذشته بیان شد. این روایت با سند دیگری از ابوبصیر نیز نقل شده است، که آقای قائينی از آن، به عنوان روایت چهارم، یاد کرده است و از موثّق سماعة، تحت عنوان روایت سوم، بحث نموده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَيْسَ عَلَى الْخُضَرِ وَ لَا عَلَى الْبِطِّيخِ وَ لَا عَلَى الْبُقُولِ وَ أَشْبَاهِهِ زَكَاةٌ إِلَّا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ غَلَّتِهِ فَبَقِيَ عِنْدَكَ سَنَةً»[[2]](#footnote-2).

#### بیان چهار نکته حول روایت ابوبصیر

برخی مباحث، حول سند این روایت در جلسه پیش بیان شد. در تکمیل آن مباحث، سه نکته سندی و یک نکته دلالی دیگر بیان می گردد:

##### نکته اول: حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی

این سوال در جلسه گذشته مطرح شد که هر چند علی بن ابی حمزه بطائنی، ممکن است روایاتش مربوط به پیش از وقف باشد، ولی در مورد فرزند او، حسن بن علی بن ابی حمزه، این احتمال مطرح نیست؛ چرا که او از ابتدا واقفی بوده است. پاسخ آن است که ما به اشکال شما ملتزم می‌شویم، و روایت حسن بن علی بن ابی حمزه را نمی‌پذیریم؛ ولی در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه به دو نکته باید دقت شود:

**نکته اول:** حسن بن علی بن ابی حمزه، مثل پدرش نیست که بزرگان و اجلّا از او نقل حدیث کرده باشند. راویان از حسن بن علی بن ابی حمزه، افرادی مثل «اسماعیل بن مهران واقفی» هستند.

**نکته دوم:** ما مقاله‌ای در رابطه با کتاب «غیبت نعمانی» تالیف نمودیم. در آن مقاله، به تناسب از تفسیر منسوب به نعمانی بحث نمودیم. در سند تفسیر نعمانی، حسن بن علی بن ابی حمزه واقع شده است. در آن موضع، به تناسب به تفصیل از حسن بن علی بن ابی حمزه بحث نمودیم. آنجا بیان کردیم که در اسناد مربوط به حسن بن علی بن ابی حمزه، اشتباهاتی رخ داده است، که این مجال، محلّ تعرّض به آن نیست. به آن مقاله رجوع نمایید.

##### نکته دوم: نقل کردن اجلّا و بزرگان امامیه از روات واقفه، پس از واقفی گشتن آن روات

یک نکته آنکه: بزرگان و اجلّا حتّی پس از وقف برخی از افراد نیز از آنان نقل حدیث کرده‌اند. به عنوان نمونه، چند مثال بیان می‌گردد:

**مثال اول:** حسین بن سعید، روایات زیادی از قاسم بن محمّد جوهری نقل کرده است.

**مثال دوم:** موسی بن قاسم که از بزرگان امامیه است، نقل‌های زیادی از واقفه دارد.

**مثال سوم:** برخی از مشایخ کلینی مثل حمید بن زیاد واقفی هستند.

**مثال چهارم:** ابوغالب زراری از برخی واقفه با تصریح به وقف آنها، نقل حدیث کرده است. ایشان بیان کرده است:

«و سمعت من حميد بن زياد و أبي عبد الله ابن ثابت و أحمد بن محمد بن رباح و هؤلاء من رجال الواقفة إلا أنهم كانوا فقهاء ثقاتا في حديثهم كثيري الرواية»[[3]](#footnote-3).

نکته آن است که بینونت و شکافی که بین امامیه و واقفه بوده است، مربوط به اوائل دوره وقف است. پس از گذشت مدّتی، رابطه میان این دو طایفه به حالت عادی برگشته است. تعبیر به کلب ممطوره نیز به اوائل زمان وقف مربوط است. واقفه در دوره امام رضا (ع) به ایشان توهین می‌کردند، و برخورد شدیدی با حضرت داشتند، ولی پس از به دنیا آمدن امام جواد (ع)، شرایط، به کلّی تغییر می‌کند، و شرایط امامیّه با آنها عادی می‌شود، و روات امامیّه از ثقات آن‌ها، نقل حدیث می‌کنند.

##### نکته سوم: کلام حاجی نوری در مورد علی بن ابی حمزة: حجیّت موثّقات، اعتبار وثاقت نسبی

ما از حاجی نوری نقل نمودیم که ایشان در رابطه با علی بن ابی حمزه، قائل به وثاقت نسبی است. یعنی وثاقت در غیر اموری که به مذهب مربوط است. وثاقت نسبی که ایشان مطرح نموده است، باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد. این مساله، نیازمند یک بحث صغروی و یک بحث کبروی است. بحث صغروی آن است که آیا وثاقت نسبی، از اساس، معقول است یا خیر، و بحث کبروی آن است که وثاقت نسبی، حجّت است یا نیست.

**بحث صغروی:** در رابطه با بحث صغروی، در جلسه پیش بیان شد که وثاقت نسبی امری معقول است. این امکان وجود دارد که یک شخص، در زمینه‌ای وثاقت داشته باشد، ولی در امری دیگر، دارای وثاقت نباشد. به عنوان مثال ممکن است یک شخص، انسانی راستگو باشد، ولی در یک مورد خاص، به جهت حفظ یک مصلحت اهمّ (هر چند آن مصلحت، به خودی خود امری باطل باشد)، دروغ هم بگوید.

**بحث کبروی:** بحث کبروی، نیازمند دقّت است. اگر قول ثقه، حجیّت عقلائی داشته باشد؛ کما اینکه برخی از قفها قائل به حجیّت عقلائی قول ثقه هستند، در این حجیّت عقلائی، تفاوتی بین وثاقت مطلق و وثاقت نسبی نیست، و همانطور که وثاقت مطلق، نزد عقلا حجّت است، وثاقت نسبی نیز حجّت است. آنچه برای عقلا معتبر است، هر چند در یک دایره محدود هم واقع شده باشد، در همان حیطه برای عقلا حجیّت دارد.

ما به تبع جناب آیت الله والد، قائل به سیره عقلا بر حجیّت خبر واحد نیستیم، و حجیّت خبر واحد را به سیره متشرّعه و روایات خاصه و امثال ذلک مستند می‌نماییم. اثبات وثاقت نسبی با این ادلّه، روشن نیست؛ نتیجه آنکه اعتبار وثاقت نسبی نزد ما روشن نیست.

البته این مبنا، برای ما در محلّ بحث، ایجاد مشکل نمی‌کند؛ چرا که ما در محلّ بحث، به وثاقت نسبی علی بن ابی حمزه تمسّک نکردیم؛ بلکه وثاقت علی بن ابی حمزه، پیشفرض بحث بود و ما برای تصحیح ثبوتی مساله، چند احتمال مطرح کردیم. یک احتمال آن بود که ممکن است قبول کردن روایات علی بن ابی حمزه، توسط طایفه امامیه، مربوط به پس از وقف او باشد. عمده دلیل ما، قول شیخ در عُدّه است که نقل کرده: علمای امامیه به روایات علی بن ابی حمزه عمل کرده‌اند. ما بیان کردیم که این شهادت شیخ، می‌تواند مبتنی بر حسّ باشد و ما آن را پذیرفتیم.

مراد آنکه در این مورد، سیره متشرّعه وجود دارد، و این سیره باعث اعتبار روایت علی بن ابی حمزه شده است؛ ولی روشن نیست که منشا این سیره، حجیّت وثاقت نسبی نزد طایفه باشد؛ لذا نمی‌توانیم حجیّت وثاقت نسبی را بپذیریم. تفصیل این مباحث به مساله حجیّت خبر واحد موکول است. جناب آیت الله والد اخیرا در حجیّت موثّقات تردید داشتند، ولی به نظر ما موثّقات، با شهادت شیخ طوسی در عُدّه، قابل اثبات است (البته با قیودی که شیخ بیان کرده است)، و حجیّت موثّقات در طول حجیّت اخبار صحاح قابل پذیرش است؛ یعنی خبر موثّق نمی‌تواند با خبر صحیح تعارض نماید؛ بلکه خبر صحیح بر آن مقدّم می‌گردد.

##### نکته چهارم: معنای غلّة در روایت ابوبصیر

در روایت سماعة و روایت ابوبصیر به «غلة» تعبیر شده و زکات در «مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ غَلَّتِهِ فَبَقِيَ عِنْدَكَ سَنَةً» ثابت گردیده است. در لسان العرب آمده است:

«الغَلَّة: الدَّخْل من كِراءِ دار و أَجْر غلام و فائدة أَرض»[[4]](#footnote-4):

معنای غلّه، کرایه خانه و ثمنی که از اجاره دادن غلام به دیگری حاصل می‌شود و فایده‌های زمین، مثل محصولات زمین است. گویا آقای قائینی گمان کرده است که مراد از غلّه، پول یا نقدین است؛ ولی امر، این‌گونه نیست. غلّه، اختصاص به پول و یا طلا و نقره ندارد؛ بلکه یک مفهوم عام است. هر آنچه که از یک شیء حاصل شود، به آن، غلّه آن شیء گفته می‌شود. غلّه ارض: مثلا شامل میوه‌های زمین و سایر محصولات زمین است. غلّات هم که یک اصطلاح رایج است، از آن جهت، مسمّی به این نام است که از زمین حاصل می‌شود، و غلّه ارض به شمار می‌رود.

همچنین در لسان العرب آمده است: «الغَلَّة: الدَّخْل الذي يحصل من الزرع و الثمر و اللبن و الإِجارة و النِّتاج و نحو ذلك‏»[[5]](#footnote-5). الزرع به معنی زراعت، همان دخل زمین است، و ثمر، همان دخل بوستان، و لبن، دخل گاو و گوسفند و اجاره، دخل غلام و نتاج، دخل حیوانات به شمار می‌رود. حاصل آنکه دخل به معنی حاصل شیء است که یک معنای عام است و اختصاص به پول ندارد.

### صحیح زرارة

«الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ: الزَّكَاةُ عَلَى الْمَالِ الصَّامِتِ الَّذِي يَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ لَمْ يُحَرِّكْهُ»[[6]](#footnote-6).

در این روایت، آقای قائینی لفظ مال صامت را به پول معنی کردند. ما ابتدا مقام بیان این روایت را توضیح می‌دهیم، سپس معنای مال صامت را بیان می‌نماییم.

صحیح زرارة، در مقام بیان اعتبار حول، در وجوب زکات است. از این روایت استفاده می‌شود تا وقتی حول بر مال نگذشته است، زکات در آن ثابت نمی‌شود. روایات متعدّدی بر این مطلب دلالت دارد، که در جلسه آینده بیان می‌نماییم. اصل اینکه برای ثبوت زکات باید بر مال، حول بگذرد، برای برخی از روات محلّ سوال و تردید بوده است. به خصوص در مواردی که نزدیک یک سال است ولی هنوز یک‌ سال کامل نشده است یا آنکه نزدیک به سال بوده که مال را فروخته است. این موارد، در روایات متعدّدی محلّ تردید و سوال واقع شده است که در جلسه آینده بیان می‌گردد.

آقای قائینی، در ترجمه صحیح زرارة بیان کرده‌اند:

«زکات بر مال صامت (= ثروت، پول) تعلّق می‌گیرد که یک سال بر آن بگذرد و به دیگری منتقل نکند»[[7]](#footnote-7).

اینکه ایشان مال صامت را به ثروت و پول ترجمه کرده‌اند، ‌صحیح نیست. صامت به معنی طلا و نقره است.

#### معنای مال صامت در لغت

در لسان العرب آمده است: «الصامِتُ: الذَّهب و الفضة، و الناطقُ: الحيوانُ الإِبلُ و الغنم»[[8]](#footnote-8).

مال صامت به معنی طلا و نقره است؛ ولی از آن جهت که مال صامت در مقابل مال ناطق آمده است، وجه تسمیه طلا و نقره به صامت معلوم می‌گردد. از این تعبیر معلوم می‌گردد که وجه تسمیه مال صامت آن است که مالی است که زبان ندارد و نطق نمی‌کند؛ در مقابل حیوان که زبان دارد و حرف می زند. صامت به معنی لال است. نکته‌ای که از آن غفلت شده، آن است که وجه تسمیه، نه مطّرد است و نه منعکس؛ یعنی برای فهم معنای لغت، نباید به وجه تسمیّه توجّه نمود. وقتی وجه تسمه، نطق نداشتن و حرف نزدن است و از این رو به طلا و نقره، صامت گویند، دلیل بر آن نیست که هر مالی که لال باشد، مال صامت باشد. هیچ قرینه و شاهدی در لغت بر این معنی وجود ندارد.

**سوال**: گندم و جو، صامت است یا ناطق؟

**پاسخ**: مهم آن است که به آن، صامت اطلاق نمی‌شود. ناطق و صامت، دو اصطلاح است؛ و آنطور نیست که لزوما هر مالی یا صامت باشد یا ناطق؛ بلکه دو اصطلاح است که بعید نیست ناظر به غالب ثروت عرب در زمان قدیم باشد. ثروت اصلی عرب در زمان قدیم، نقدین و حیوانات بوده است. گندم و جو غالبا در مصارف شخصی به کار می‌رفته است. در هر صورت، صامت به آن اطلاق نمی‌شود.

در برخی از روایات مربوط به وجه دوم نیز، تعبیر «مال صامت» به کار رفته است که حول آن روایات، توضیح بیشتری در این مورد بیان می‌گردد.

## وجه دوم: احادیث زکات در «مال»

در رابطه با این وجه آقای قائينی روایاتی ذکر نموده‌اند که ما ابتدا آدرس این روایات از جامع أحادیث شیعه را بیان می‌نماییم. وصفی که در مورد روایت بیان می‌شود، از کلام آقای قائينی است. در رابطه با اسناد و اوصاف این روایات نیز بحث خواهیم نمود. آقای قائینی در این بخش، هشت روایت بیان کرده است:

۱. صحیح علی بن یقطین الأول: روایت ۱۲۸۰۱ در جامع أحادیث الشیعة.

۲. صحیح علی بن یقطین الثانی: ۱۲۸۴۸

۳. صحیح زرارة و محمّد بن مسلم: این روایت در سه رقم از جامع الاحادیث وارد شده است؛ یعنی یک روایت است که قطعات آن در سه موضع از جامع احادیث بیان شده است: ۱۲۸۰۷، ۱۲۸۰۹، ۱۲۸۱۰. گویا سه روایت بوده که در کتبی نظیر کافی پشت سر هم، تحت یک رقم وارد شده است؛ ولی در کتاب جامع احادیث شیعه، به صورت سه روایت، تحت سه رقم مختلف ذکر شده است.

۴. صحیح محمّد حلبی: ۱۲۸۰۵

۵. صحیح عبدالله بن سنان: ۱۲۷۹۸

۶. معتبر رفاعة: ۱۲۹۸۳

۷. معتبر سدیر صیرفی: ۱۲۹۸۸

۸. صحیح خالد بن حجّاج: ۱۲۸۲۴

### صحیح علی بن یقطین الاول

از روایات وجه اول، در صحیح زرارة، بحث مال صامت مطرح شده بود. در صحیح علی بن یقطین نیز مساله مال صامت مطرح گردیده است:

«حَمَّادُ بْنُ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّهُ يَجْتَمِعُ عِنْدِي الشَّيْ‏ءُ فَيَبْقَى نَحْواً مِنْ سَنَةٍ أَ نُزَكِّيهِ؟ قَالَ: لَا، كُلُّ مَا لَمْ يَحُلْ عَلَيْهِ عِنْدَكَ الْحَوْلُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ، وَ كُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ رِكَازاً، فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ شَيْ‏ءٌ. قَالَ قُلْتُ: وَ مَا الرِّكَازُ؟ قَالَ: الصَّامِتُ الْمَنْقُوشُ ثُمَّ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ فَاسْبِكْهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي سَبَائِكِ الذَّهَبِ وَ نِقَارِ الْفِضَّةِ شَيْ‏ءٌ مِنَ الزَّكَاةِ»[[9]](#footnote-9).

این روایت از جهت سندی، اشکالی جدّی ندارد. در نقل تهذیب، محمّد بن عیسی العبیدی در سند واقع شده که آن هم اشکالی جدّی ندارد و در نقل کافی هم، ابراهیم بن هاشم در سند واقع شده که آن هم محلّ بحثی جدّی نیست.

#### معنای رکاز

اینکه علی بن یقطین از حضرت پرسیده است: «وَ مَا الرِّكَازُ؟»، به جهت اختلافی بوده است که بین اهل حجاز و اهل عراق در معنای رکاز وجود داشته است. سوال علی بن یقطین آن بوده است که شما طبق اصطلاح حجاز بیان کردید یا عراق؟ اهل عراق، رکاز را به معنی «**معادن»** و اهل عراق، رکاز را به معنی «**کنز»** می‌دانند. یکی از موارد خمس، «معدن» و مورد دیگر، «کنز» است. معدن، عبارت از طلا و نقره و سایر مواردی است که در زمین وجود داشته است، ولی کنز، آن گنجی است که توسّط امم گذشته در زمین دفن شده است. فعل «رَکَزَ» در لغت، به معنی «ثَبَتَ» است. رکاز، مصدر به معنی مفعول است. «رَکَزَه أی أثبته». آنچه در زمین ثابت است، گاهی به این اعتبار ثابت به شمار می‌رود که خداوند آن را در زمین، ثابت قرار داده است، که معدن به شمار می‌رود، و گاهی به اعتبار آن است که توسّط امم گذشته در زمین دفن شده و ثابت گردیده است، که کنز به حساب می‌آید.

سوال علی بن یقطین از حضرت همین است که کدام معنی مورد نظر شما بوده است؟ حضرت، رکاز را به معنایی که اهل عراق استفاده می‌کنند، به کار برده است. ممکن است هر دو لغت صحیح باشد ولی امام بنابر اصطلاح اهل عراق به کار برده است، و این امکان هم وجود دارد که امام بخواهد بیان کند که اصطلاح عراق صحیح است و اصطلاح حجاز غلط است. این جهت اهمیّتی ندارد. آنچه مهم است، اختلاف حجاز و عراق است که بیان شد.

##### کلام لسان العرب در اختلاف اهل عراق و اهل حجاز در معنای رکاز

در لسان العرب آمده است:

«و الرِّكازُ: قِطَعُ ذهب و فضة تخرج من الأَرض أَو المعدن. و في الحديث: «و في الرِّكازِ الخُمْسُ». و أَرْكَزَ المَعْدِنُ: وُجِدَ فيه الرِّكاز؛ عن ابن الأَعرابي. و أَرْكَزَ الرجلُ إِذا وَجد رِكازاً. قال أَبو عبيد: اختلف أَهل الحجاز و العراق:

فقال أَهل العراق: في الرِّكاز المعادنُ كلُّها فما استخرج منها من شي‏ء فلمستخرِجِه أَربعة أَخماسه و لبيت المال الخمس، قالوا: و كذلك المالُ العادِيُّ يوجد مدفوناً هو مثل المعدن سواء، قالوا: و إِنما أَصل الركاز المعدنُ و المالُ العادِيُّ الذي قد ملكه الناس مُشَبَّه بالمعدن.

و قال أَهل الحجاز: إِنما الركاز كنوز الجاهلية، و قيل: هو المال المدفون خاصة مما كنزه بنو آدم قبل الإِسلام، فأَما المعادن فليست بركاز و إِنما فيها مثل ما في أَموال المسلمين من الركاز، إِذا بلغ ما أَصاب مائتي درهم كان فيها خمسة دراهم و ما زاد فبحساب ذلك، و كذلك الذهب إِذا بلغ عشرين مثقالًا كان فيه نصف مثقال، و هذان القولان تحتملهما اللغة لأَن كلًّا منهما مركوز في الأَرض أَي ثابت. يقال: رَكَزَهُ يَرْكُزُهُ رَكْزاً إِذا دفنه، و الحديث إِنما جاءَ على رأْي أَهل الحجاز، و هو الكنز الجاهلي، و إِنما كان فيه الخمس لكثرة نفعه و سهولة أَخذه. و روى الأَزهري عن الشافعي أَنه قال: الذي لا أَشك فيه أَن الرِّكاز دَفِينُ الجاهلية، و الذي أَنا واقف فيه الركاز في المعدن و التِّبْر المخلوق في الأَرض‏.

و روي عن عمرو بن شعيب أَن عبداً وجد رِكْزَةً على عهد عمر، رضي الله عنه، فأَخذها منه عمر. قال ابن الأَعرابي: الرِّكازُ ما أخرج المعدنُ و قد أَرْكَزَ المعدن‏....»[[10]](#footnote-10).

مراد از فقره «فقال أَهل العراق.... و إِنما أَصل الركاز: المعدنُ و المالُ العادِيُّ الذي قد ملكه الناس مُشَبَّه بالمعدن»، آن است که اهل عراق، رکاز را به معنی معدن می‌دانند و کنز را هم از باب قیاس به آن ملحق کرده‌اند. «العادیّ»، منسوب به عاد است و به معنی قدیمی و کهن است، و مراد از آن، همان کنز است.

مراد از فقره «إِنما فيها مثل ما في أَموال المسلمين من الركاز»، در کلام اهل حجاز، همان زکات است.

«الذي لا أَشك فيه أَن الرِّكاز»: شافعی گفته است که من شکّ ندارم که دفینه‌های زمان جاهلیّت، رکاز است؛ ولی شک دارم که معادن و آنچه که به‌وسیله خداوند در زمین مدفون شده است نیز رکاز است یا خیر.

مراد از بیان این عبارت از لسان العرب آن بود که بیان شود در معنی رکاز، بین اهل عراق و اهل حجاز اختلاف بوده است، و امام علیه السلام، رکاز را به اصطلاح اهل عراق به کار برده است.

##### معنای مال صامت در کلام آقای قائینی و اشکال استاد به آن

فقره «قَالَ قُلْتُ: وَ مَا الرِّكَازُ؟ قَالَ: الصَّامِتُ الْمَنْقُوشُ»، در روایت علی بن یقطین نیازمند توضیح است. در این روایت، صامت به معنی طلا و نقره، و منقوش به معنی مسکوک است؛ بنابرین، الصامت المنقوش، به معنی دراهم و دنانیر است. آقای قائینی در ترجمه این قسمت بیان کرده است:

«عرض کردم: رکاز چیست؟ فرمود: مال صامتِ منقوش (کنایه از پول در مقابل دیگر اموال است؛ غیر صامت مانند حیوان و صامت غیر پول مانند امتعه است). سپس فرمود: هرگاه چنین اراده کردی....»[[11]](#footnote-11).

ایشان صامت منقوش را به معنی کنایه از پول دانسته است. این معنی صحیح نیست، و هیچ شاهدی بر آن دلالت ندارد. در لغت نیز صامت به این معنی به کار نرفته است؛ بنابرین، روایت علی بن یقطین به محل بحث ارتباطی ندارد.

صِرف صامت، بر مسکوک بودن دلالت ندارد؛ بلکه صامت به معنی طلا و نقره است، مسکوک بودن از لفظ منقوش استفاده می‌شود.

# روایت چهارشنبه‌ای

روایتی در جامع احادیث شیعه از کافی نقل شده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَبَّ شَيْئاً لِنَفْسِهِ، وَ أَبْغَضَهُ لِخَلْقِهِ. أَبْغَضَ لِخَلْقِهِ الْمَسْأَلَةَ وَ أَحَبَ‏ لِنَفْسِهِ أَنْ يُسْأَلَ وَ لَيْسَ شَيْ‏ءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ فَلَا يَسْتَحْيِي أَحَدُكُمْ أَنْ يَسْأَلَ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ وَ لَوْ بِشِسْعِ نَعْلٍ»[[12]](#footnote-12).

ابراهیم بن عثمان، همان ابو ایّوب خزّاز است که از روات ثقات و جلیل القدر است. سند این روایت، صحیحه است.

«أَبْغَضَ لِخَلْقِهِ الْمَسْأَلَةَ»: به نظر ما می‌رسد: ادامه روایت که بیان شده است: «أَحَبَ‏ لِنَفْسِهِ أَنْ يُسْأَلَ»، قرینه بر آن است که مراد از آنچه خداوند برای خلق، مبغوض می‌داند، آن است که مورد سوال واقع شوند؛ نه آنکه از دیگران درخواست و سوال داشته باشند. یعنی آنچه مطلوب و نیکو در انسان است، آن است که پیش از آنکه دیگران در نزد انسان، عرض حاجت کنند، انسان حاجت آنان را تشخیص داده و در رفع آن حوائج، پیش‌قدم گردد؛ نه آنکه منتظر مسألت شود تا پس از آن، رفع حاجت نماید. منتظر بودن برای سؤال واقع شدن، نزد خداوند مبغوض است. این روایت در جامع احادیث، در باب کراهة السائلیّة بیان شده است، ولی به نظر می‌رسد به قرینه ادامه روایت، به کراهة المسؤولیّة مربوط است.

«شسع نعل»: به معنی بند کفش، و کنایه از شیء بی‌ارزش است. در برخی از روایات وارد شده است که حتّی نمک خود را هم از خداوند بخواهید. نمک نیز در محیط عرب، چیز با ارزشی به شمار نمی‌رفته است.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص70.](http://lib.eshia.ir/10083/4/70/یبیعه) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص66.](http://lib.eshia.ir/10083/4/66/الخضر) [↑](#footnote-ref-2)
3. رسالة أبي غالب الزراري إلى ابن ابنه في ذكر آل أعين، ص: 150. [↑](#footnote-ref-3)
4. [لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، ج11، ص504.](http://lib.eshia.ir/20007/11/504/الدخل) [↑](#footnote-ref-4)
5. نفس المصدر. [↑](#footnote-ref-5)
6. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص35.](http://lib.eshia.ir/10083/4/35/الصامت) [↑](#footnote-ref-6)
7. زکات پول‌های رایج و اشیای نوپیدا، ص۵۵. [↑](#footnote-ref-7)
8. [لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، ج2، ص55.](http://lib.eshia.ir/20007/2/55/الصامت) [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص518.](http://lib.eshia.ir/11005/3/518/یجتمع) [↑](#footnote-ref-9)
10. [لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، ج5، ص356.](http://lib.eshia.ir/20007/5/356/الرکاز) [↑](#footnote-ref-10)
11. زکات پول‌های رایج و اشیای نوپیدا، ص۶۴. [↑](#footnote-ref-11)
12. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص20.](http://lib.eshia.ir/11005/4/20/احب) [↑](#footnote-ref-12)